

## سخنرانی جناب دکتر علیرضا نوربخش پیر سلسله نعمت اللّهی

یکشنبه چهارده اردیبهشت سال هزار و سیصد و نود و نه

یا حق

۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۹

با شروع هفته ششم قرنطینه در انگلستان، من هم مثل بسیاری از آدم‌های دیگر حس می‌کنم که آزادی‌های خود را از دست داده‌ام. آزادی قدم زدن در خیابان بدون پوشیدن ماسک یا رعایت فاصله از دیگران، آزادی دیدار از دوستان و آشنایان و میزبانی آنها و آزادی‌های بی‌شمار دیگری که پیش از این بیماری فراگیر همیشگی و مسلّم می‌دانستم. توانایی حرکت کردن آزادانه و بدون ترس یکی از ارکان سلامت ماست. در عین حال مفهوم آزادی دایره معنایی وسیع‌تری دارد و تنها مختص به محدودیت جسمی نیست، بلکه محدودیت فکری و روانی را نیز شامل می‌شود. همچنین در زمینه‌های هنری، ادبی، مذهبی، سیاسی و یا حتی علمی آزادی افراد به معنای توانایی بیان کردن افکار و عقاید آنهاست، بدون ترس از مجازات و تلافی.

در طول تاریخ بشریت جوامعی بودند که سعی در سرکوب آزادی فکر و بیان کردند، تا مذهب یا نظام سیاسی خاصی را ترویج دهند. اما تاریخ به ما نشان می‌دهد که این سرکوب‌ها در نهایت موفق نمی‌شوند. زیرا انسان‌ها همیشه توانسته‌اند راهی برای شکستن زنجیرهایی که بیان افکار و عقاید آنها را محدود می‌کند، بیابند و به افق‌های تازه‌ای راه پیدا کنند. اما، متأسفانه این سرکوب‌ها هنوز در بعضی از نقاط جهان ادامه دارد و یکی از ابتدایی‌ترین ابزار قدرت‌طلبی است. سرکوب آزادی‌های بنیادی مردم فضایی مسموم برای رشد تعصب و دورویی ایجاد می‌کند. هنگامی که مردم از بیان احساسات و عقاید واقعی خود منع می‌شوند، ناچار به پنهان‌کاری شده و برای ادامه حیات خود به دورویی و ریا تن می‌دهند. البته راه زیرکانه‌تر و پیچیده‌تری هم برای محدود کردن آزادی بیان و فکر آدم‌ها وجود دارد. بمباران کردن مردم با آگاهی‌های تبلیغاتی، اخبار جعلی و شعارهای پوچ، به ایجاد فرهنگ مصرفی منجر می‌شود، که در آن مردم خوشحالی خود را در گرو داشتن و مصرف کردن کالاهای متفاوت و یا تعصبات غلط نژادپرستانه و یا دینی می‌دانند. در اینجا دیگر لزومی برای وضع قوانین سخت و مجازات آدم‌ها وجود ندارد. چرا که با ایجاد و تقویت نظام ارزشی که به غرایز پست ما، یعنی خواست سیری‌ناپذیری ما برای تصاحب و داشتن و برتری بر دیگران،

بها می‌دهد، عوامل سوداگر به راحتی آزادی بیان و فکر ما را محدود می‌کنند. معنای آزادی در این چهارچوب، مخالفت با این هنجارهای اجتماعی و فرهنگی است.

در این راستا می‌خواهم چند کلمه ای از آزادی معنوی صحبت کنم. این آزادی البته با آزادی مذهبی تفاوت دارد. آزادی مذهبی یعنی حق انتخاب و عمل کردن به دین بدون هیچ مانع و مجازاتی. اما آزادی مذهبی، آزادی معنوی را تضمین نمی‌کند. چه بسا کسانی که در دین آزادند ولی از نظر معنوی در زنجیر و بند. منظور من از آزادی معنوی در درجه اول رها کردن همه تعصبات است. یعنی باور به این که اعتقادات مذهبی، مراسم، احکام و عادات و رسوم من همان قدر به حقیقت نزدیک است که اعتقادات دیگری. بدون تجربه مستقیم و بلافاصله حقیقت، اصول مذهبی کم و بیش مثل هم هستند و می‌توان یکی را جایگزین دیگری کرد. اما کسانی که حقیقت مذهب خود را درک کرده‌اند، دیگر پایبند به مذهب خاصی نیستند. تبلیغ مذهبی با این ادعا که دین ما به حقیقت نزدیک‌تر است، بیشتر به درگیری و جنگ منجر شده تا اتحاد و دوستی. متعصبان مذهبی، حق بنیادی انسان را برای انتخاب راه معنوی خود به رسمیت نمی‌شناسند. در مقابل، صوفیان می‌گویند: به اندازه انسان‌ها راه به سوی حقیقت وجود دارد.

دومین وجه از آزادی معنوی، آزادی از وابستگی‌هاست. وقتی که به تعلقات و روابط خود وابسته هستیم، نمی‌توانیم بدون آنها زندگی کنیم و یا خوشحال باشیم و رضایت درونی ما در گرو این تعلقات و روابط است. در این صورت این وابستگی سدِ راه معنوی ما می‌شود. آزادی از وابستگی‌های مادی شاید مفهوم آشنایی باشد، ولی برای اغلب مردم درک این مسئله که روابطشان ممکن است به وابستگی بیانجامد و سدِ راه معنوی آنها شود، سخت‌تر است.

مسئله است که ما نیاز به عشق داریم. نیاز داریم که هم عشق بورزیم و هم دیگران ما را دوست داشته باشند و ارتباط با عزیزان مان قسمتی از انسان بودن ماست. طبیعی است که می‌خواهیم با آنهایی باشیم که دوستشان داریم و برای از دست دادن عزیزان مان دلتنگی و سوگواری می‌کنیم. اما وقتی که از دیگران بخواهیم که در ازای عشق و محبت ما آن طور که ما می‌خواهیم رفتار کنند، توقعات و انتظارات ما به وابستگی می‌انجامد و راه معنوی ما را سد می‌کند. در این حالت وقتی که آدم‌ها خلاف انتظار ما عمل می‌کنند، ناراحت می‌شویم و می‌رنجیم. آزادی معنوی در اینجا یعنی دوست داشتن دیگران بدون هیچ توقع و انتظاری.

سومین وجه آزادی معنوی، رها شدن از تمام خواستها و آرزوهاست. این مکاشفه بودا بود که می‌گفت: برای آزاد شدن از رنج باید از تمام آرزوها و خواستها گسست. این وجه آزادی معنوی در دعای بایزید بسطامی به سادگی بیان شده است: الهی، می‌خواهم که مرا هیچ خواست نباشد. آزاد شدن از بند آرزوها و خواستها مفهوم ساده‌ایست، اما درک آن و عمل کردن به آن در دنیایی که ما را دائماً تشویق به داشتن چیزهای بهتر و بزرگتر می‌کند و یا خوشحالی ما را در گرو روابطمان با دیگران می‌داند، آسان نیست.

جواب صوفیان به این مسئله پیوسته این بوده که برای رسیدن به این مقصود تنها یک راه وجود دارد و آن هم عشق است. هنگامی که عاشق می‌شویم تنها خواست ما بودن با معشوق است و تمام آرزوهای دیگر ناپدید می‌شود.

برای صوفی غرق شدن در عشق الهی، آزادی حقیقی است.

به قول حافظ:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم      بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

یا حق